# دروازه و دروازه بانان در نظریه های روابط بین الملل

**رحمت حاجی مینه / عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شرق / عضو انجمن علمی مطالعات جهان**

بیست و پنج سال پس از توصیف انتقادی استانلی هافمن از نظریه های روابط بین الملل به عنوان یک علم اجتماعی امریکایی، می توان گفت چارچوب های اساسی نظریه های روابط بین الملل، تغییر زیادی نکرده اند. کتاب های روابط بین الملل به طور مداوم توسط نویسندگان غربی مخصوصا امریکایی نوشته می شوند و بر تفسیرهایی از سیاست جهانی تکیه می شود که در آن غرب مخصوصا آمریکا به طور طبیعی در مرکز رویدادهای جهانی قرار دارد. الگوهای منتشر شده در مجلات تخصصی نظریه های روابط بین الملل، سلطه دانشمندان آمریکایی و اروپایی و همچنین برتری روش های عقلانی تفکر را نشان می دهد. از طرف دیگر، تدریس روابط بین الملل، علی رغم درخواست های مکرر برای جهان روایی۱، به طور اساسی محلی۲(غربی) باقی مانده است.

در این راستا، نویسندگان برجسته ای در تلاش برای نشان دادن این وضعیت، نظریه های روابط بین الملل را به پارادایم کوهن، نظام اجتماعی، و رویه اجتماعی تشبیه کرده اند. بنا به اظهار جان واسکوئز، نظریه پردازی در حوزه نظریه های روابط بین الملل در چارچوب پارامترهایی اتفاق می افتد که توسط رهیافت واقع گرایی تعریف شده اند. این تا اندازه ای به موجب همزمان بودن پیدایش رشته روابط بین الملل و ظهور واقع گرایی در امریکاست، که در نتیجه آن واقع گرایی به طور جدایی ناپذیری با این رشته علمی و جامعه دانشگاهی آن، پیوند خورده است. به صورتی که سه فرضیه اصلی واقع گرایی، پایه و اساس تاسیس رشته نظریه های روابط بین الملل را فراهم می کنند:

- موضوع نظریه های روابط بین الملل مطالعه منازعات قدرت، جنگ و صلح است.
- دولت ها بازیگران اصلی در چنین پویایی هایی هستند.
- سیاست های داخلی و بین المللی بر اساس منطق های متمایز استوار هستند.

با وجود گذشت چندین دهه، " شبح گذشته واقع گرایی"۳ همواره در مفاهیم آکادمیک نظم جهانی و رویه سیاسی آشکار است. واقع گرایی نه تنها دستورالعمل پژوهشی عقلانی مشترکی را شکل داده است که توسط ویور به عنوان سنتز نئو- نئو توصیف شده است، بلکه همچنین در سطح گفتمانی چنان عمل کرده تا چارچوب های ایده آلیست محور را- به عنوان رویکردهای غیرقابل دفاع درباره جهانی که در آن منازعه و استفاده از زور ویژگی های اصلی هستند- بی اعتبار کند. از طرف دیگر دیدگاه رایج در باره تاریخ جهان به شکل اصلاح ناپذیری اروپا -محور است زیرا دوران نو را به شکل تنگاتنگی با شکل گیری اروپا و گسترش جهانی آن پیوند می زند.

انگارش دوباره روابط بین الملل اساسا به بازاندیشی در پاسخ این پرسش بنیادی باز می گردد که روابط بین الملل از چه تشکیل می شود. این انگارش دوباره ایجاب می کند به دنبال کانون های بدیلی از تولید دانش بگردیم که مجموعه متفاوتی از ابزارها و منابع را در اختیار داشته باشند. روابط بین الملل به عنوان رویه های اجتماعی، فضایی ایجاد می کند که در آن فهم های خاص از جهان بر فهم های دیگر مسلط هستند. منافع خاص بر منافع دیگر برتری داده می شوند و رویه های قدرت و سلطه، چارچوبی طبیعی تلقی می شوند. فهم ها، منافع و رویه هایی که به عنوان دروازه ها در مسیر تولید دانش روابط بین الملل عمل می کنند. بنابراین وظیفه تحلیل گر انتقادی بررسی این نکته است که چگونه و چرا گزارش های خاص از نظریه های روابط بین الملل مسلط شده اند و تعیین کند چه صداهایی به واسطه این روند خاموش شده اند. در این راستا، پروژه

1. Cosmopolitanism
2. parochial
3. Ghost of Realism Past

اسلامی کردن دانش از این فرض آغاز می شود که رخوت فکری و معنوی که دامن امت اسلامی را فرا گرفته است به امپریالیسم معرفتی باز می گردد. وجه مشخصه این امپریالیسم که ریشه در قوم محوری دارد سر سپردگی به انتزاع دانش و تفکیک آن از ارزش های مابعد الطبیعی و اخلاقی است که باید الهام بخش آن باشند.

وضعیت جهان جنوب و کشورهای غیر غربی به عنوان موضوع مطالعه و تولید کننده دانش نظریه های روابط بین الملل به طور مستقیم با چنین رویه های خودارجاعی در رشته روابط بین الملل مرتبط هستند. گفته توسیدید بیش از دو هزار سال قبل مبنی بر این که"اقویا آنچه را که می خواهند انجام می دهند در حالی که ضعفا آنچه را که باید"، همواره این ایده را بازتولید می کند که کشورهای جنوب برای مطالعه سیاست بین الملل بی ربط هستند. در این راستا، آکاریا و بوزان در باره علت ناپیدا بودن نظریه های غیر غربی روابط بین الملل پنج تبیین عمده ارایه کرده اند:

۱-نظریه غربی روابط بین الملل راه درست شناخت روابط را پیدا کرده اند.

۲-نظریه های غربی روابط بین الملل به قول گرامشی چیرگی یافته اند.

۳-نظریه های غیر غربی روابط بین الملل به راستی وجود دارند ولی از نظر پنهانند.

۴-شرایط محلی مانع تولید نظریه های غیرغربی روابط بین الملل می شود.

۵-غرب خیلی زودتر گام در این راه گذاشته است و جهان غیر غرب در حال جبران عقب ماندگی خود است.

علاوه بر این تبیین ها و مشکلات موجود در مسیر گذر از دروازه های تحمیلی، دانشوران غیر غربی تحت فشار هستند تا دربانان دانش که شامل مجلات تخصصی، انجمن های علمی، کارشناسان دانشگاهی و موسسات در مرکز می باشد، پشت سر بگذارند. در خصوص نظریه های روابط بین الملل، رویه های چاپ و انتشار در مجلات به طور جدی برای دانشمندان جهان سوم سنگین هستند. هر اندازه که فصلنامه ای نظری و تئوری باشد احتمال کمتری دارد که فضایی برای نوشته های جهان سوم در آن وجود داشته باشد. مشارکت واقعی در مجلات تخصصی نظریه های روابط بین الملل به طور عادی به کارشناسی در مورد کشوری خاص محدود شده است. استفاده از زبان انگلیسی و استفاده مناسب از "زبان روابط بین الملل" مانع ورودی بزرگی برای مشارکت در فعالیت های چاپ و انتشار مقاله ایجاد می کنند. موسسات و دانشگاه های امریکایی و اروپایی شرکاء فعال در ایجاد دستورالعمل تحقیقاتی عمده این رشته هستند، که ملاحظات بسیار کمی در آن برای نیازها و نگرانی های علمی در قسمت های دیگر جهان وجود دارد.

اگرچه دروازه بانی جزء اصلی نهادینه سازی نظریه های روابط بین الملل بوده است، بحران فکری که در حال حاضر این رشته را فراگرفته است و در نامتجانس بودن برخورد های نظری با جهان و مشکلات اساسی جهانی آشکار است، نسبت به استفاده از منابع جایگزین دانش هشدار می دهد. تغییر جایگاه شکل گیری ایده ها ممکن است جنبه های متمایز سیاست جهانی را آشکار کند که دیدگاه های مسلط نمی توانند ببینند. دانش انتقادی در چارچوب نظریه های روابط بین الملل این را بطور واضح می پذیرد که این حوزه باید برای شامل شدن جنبه های جدید که در آن موضوعات به حاشیه رانده شده می توانند صدایی داشته باشند، بسط پیدا کند. رویکردهای فمینیستی و پسا استعماری با برجسته کردن رابطه بین تولید نظریه و بافت های جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی که در چارچوب آنها تفکر شکل می گیرد، یک گام جلوتر می روند. گرچه حوزه فرا بافت باوری، زمینه مساعدتری برای بنا کردن روابط بین الملل جدید است، باید به محدودیت های آن نیز واقف باشیم زیرا این سنت های فکری هم توجه چندانی به آن حاشیه دیگر یعنی کشورهای جنوب نداشتند.

**دانش غیر غربی، فرضیه های مکملی برای تفکر ارائه می دهد**

***

**رخوت فکری و معنوی که دامن امت اسلامی را گرفته است به امپریالیسم معرفتی بازمی گردد**

در واقع، شناسایی اهمیت دانش غیر غربی درباره مشکلات جهانی به هیچ وجه قضاوتی ارزشی در باره برتری چنین دانشی در مقایسه با چارچوب های موجود نظریه های روابط بین الملل انجام نمی دهد. برعکس، دانش غیر غربی، فرضیه های مکملی برای تفکر درباره موضوعاتی که نادیده گرفته شده اند یا به طور متفاوتی در حلقه های مسلط آکادمیک مفهوم سازی شده اند، ارائه می دهند.

منابع:


آمیتاو آکاریا و باری بوزان، نظریه های غیر غربی روابط بین الملل؛ دیدگاه هایی در باره آسیا و فراسوی آن، ترجمه علیرضا طیب، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.

- جکسون، رابرت، ۱۳۸۳،"تکامل جامعه بین المللی"، در جان بیلیس و استیو اسمیت، جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین، جلد اول، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران: انتشارات ابرار معاصر.

- Tickner, Arlene, 2003, Seeng IR Differently: Notes from the Third World, Millennium-Journal of International Studies,Vol. 32.

- Vásquez, John, A.1998, The Power of Power Politics: From Classical Realism to Neotraditionalism, Cambridge:Cambridge University Press.

- Wæver, Ole, 1996, 'The Rise and Fall of the Inter-Paradigm Debate', in International Relations Theory: Positivism and Beyond, eds. Steve Smith, Ken Booth and Marysia Zalewski, Cambridge: Cambridge University Press.